

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

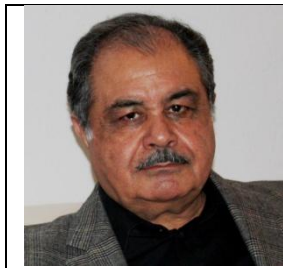
www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني: آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



داکتر اسدالله «حبيب»

تاریخ نشر: 05 جنوری 2016 م

زبان دری از گفتار تا نوشتار

بخش هجدهم

برابر هایی پیشنهادی برای شماری نام واژه های دستور زبان:

اسم: نام، فعل: کنش، فاعل: کنشور، مفعول: کنش پذیر، صفت: چونی، قید: پیوست، قید زمان: پیوست زمان، قید مکان: پیوست جای، قید حالت: پیوست حالت، ضمیر: جا گزین، ماضی: گذشته، حال: اکنون، مستقبل: آینده، مضارع: اکنون و آینده، فعل لازم: کنش ناگذرا فعل متعدی: کنش گذرا، معرفه: شناخته، نکره: شناخته، مفرد: یگانه، جمع: چند گانه، تثنيه دوگانه، فعل معلوم: کنش پذیر معلوم، فعل مجهول: کنش پذیر نا معلوم، کلمه های مستقل: واژه های وارسته، کلمه ای نا مستقل: واژه های وابسته، عدد: شماره، معدود: شمرده بای امر: بی خواهش، میم نهی: میم بازداشت، نون نفی: نون نشد درباره رسایی این معادله پافشاری ندارم. تنها در نبود موسسه با صلاحیت، چندی از آن همه را پیشنهاد گونه اینجا نوشتم.

کاربرد یای میانگین:

شماری کنشهای زبان دری با «آ» آغاز مییابند، مانند: آموختن، آویختن، آسودن، آشامیدن، آگندن، آرمیدن، آماسیدن، آختن، آشفتن، آمیختن، آوردن، آزدن رسم نگارش در باره این گونه کنشها این است که هنگام پیوند دادن با «ب» خواهش، میم بازداشت و نون نشده یای میانگین می گیرند. اکنون به مثالی بنگرید.

من بنگ نمی خورم می آرید

من چنگ نمی زنم نی آرید

اما اگر چنین بنویسیم: میارید چه معنای دهد؟ در این صورت بازداشتن از آوردن می شود، فعل نهی و شکل نیارید هم فعل نهی در زبان گفتار است که صورت نگارشی آن نیارود است.

نمونه بی دیگر :

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوشست
بی خواهش که در آغاز چنان واژگان بیاید نیز با یای میانگین با کنش می پیوندد، مانند :
بیاموز فرزند را دسترنج
اگر دست داری چو قارون به گنج

و با نون نفی :

نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داشت
کنون که دست سحر دانه دانه چید بیا

درنگی بر بعض عبارتهای عربی :

ذات البینی : بین دو چیز، دوشخص یا دو گروه یا دو قوم چیزی مشترک . مانند : اختلافات ذات البینی .
قسی القلب : سنگدل ، سخت دل . نا مهربان ، دل نا سوز .

صریح اللحن یا صریح اللهجه : رک گوی ، کسی که بی پرده سخن می گوید ، پوست کنده گوی .
برانت ذمه و بری الذمه : در زبان نوشتاری دری همزه را می اندازند و ذمه یعنی کفالت ، عهد ، پیمان ، عهده . « بری الذمه » کسی که دینی یا تعهدی به دیگران ندارد . کسی که دین خود را ادا کرده است .

مسقط الرأس : زادگاه .

واجب القتل : کشتنی ، سزاوار کشتن .

تارک الصلوة : نماز گریز . نماز گذار .

صعب المرور یا صعب العبور : دشوار گذار

باطل السحر : چیزی یا دعایی که جادو را بی اثر سازد . جادو زدای ،

نصب العین : مد نظر ، هدف و مرام ، طرف توجه ، چیزی را همیشه پیش چشم داشتن .

کریم الطبع : گشاده دست ، سخاوتمند .

از مقصود تا مقصد :

مقصود : خواسته شده ، طلب شده ، قصد شده ، مراد ، نیت ، خواهش و کام .

مقصد : جای قصد شده ، محل در نظر بوده ، جای دلخواه و خواسته شده .

می گویند که تو چه مقصد داری ؟ و هدف آن است که چه در ذهن داری ؟

نیت تو چیست ؟ یا ساده تر ، تو چه می خواهی ؟ حال آن که مقصد محل یا جاییست که کسی خیال رفتن به آن یا رسیدن به آن داشته باشد . و هدف یا مفهوم ذهنی مقصود است که گفته اند :

مقصود تو ای کعبه و بتخانه بهانه . بدیگر عبارت به بازار می رویم . بازار مقصد است و خریدن کتاب مقصود . و اگر بخواهیم بدور از اینگونه اشتباه ها سخن بگوییم ، بهتر است بگوییم : چه می خواهی ، خواست تو چیست ؟ هدف تو چیست ؟ چه در نظر داری ؟

موفقیت : این واژه در عربی به کار نرفته است و از ساخته های فارسی زبانان است و چه بهتر است که از کاربرد آن خودداری شود و در عوض واژه کامیابی یا پیروزی را به کار ببریم .

واژه های عربی بروزنهای مفعول و مفعل :

مکتوب : نوشته ، ورقه نوشته شده ، نامه .

مکتب : جای نوشتن ، جای نوشت و خوان و جای آموزش ، آموزشگاه .

منصوب ، برافراشته شده ، برقرار شده ، برپا شده و مقرر شده ، نصب شده ، مامور گشته ، معین شده .
منصب : مقام ، پایگاه ، رتبه و شغلی ، جمع آن مناصب .

مصرف : به کار رفته ، صرف شده ، مشغول بوده ، در روند اجرای کاری . سرگرم کاری .

مصرف : خرج و صرف و مصرفی ، چیزی برای صرف و استفاده .

معبود : پرستش شده ، عبادت کرده شده ، پرستیدنی ، لایق پرستش . سزاوار پرستش .

ومعبد : پرستشگاه .

منظور : قبول شده ، پسندیده ، دیده شده ، پذیرفته شده .
منظر : دیدگاه ، نظر ، جای دیدن ، چیزی که دیده می شود و منظره : تماشاگاه ، چشم انداز و جمع آن مناظر و منظره ها .
مشهود : نمایان ، هویدا ، پیدا ، پدیدار ، نمودار .
مشهد : جای گرد آمدن ، جای حاضر آمدن و شهادتگاه ، گورستان ، قبرستان .
مطلوب : خواسته شده ، تجسس شده ، لازم شده ، ضرور شده .
مطلب : جای طلب ، مقصد ، مراد ، مقصود ، منظور ، مسأله ، هدف .
مقتول : کشته شده ، کشته ، قتل .
مقتل : جای کشتن ، کشتارگاه و جایی در بدن که ضربه بر آن کشنده است . مرگ جای .
محروم : باز داشته شده از خیر و نیکی ، منع کرده شده . بی نصیب .
محرّم : ممنوع ، حرام کرده شده ، حرام ، جمع آن محارم .
مطبوع : خوش آیند ، خنیده ، دلنشین ، دلخواه . چیز چاپ شده . مطبوعات : نوشته های چاپی .
مطبع : چاپ خانه

رضائیت ، رضاعت ، رضایت :

این واژه که به معنای خشنودی ، بسندگی و میل و پذیرش به کار می رود بدون همزه و عین به همین صورت : رضایت درست است . رضایت هرچند از مصدر های پسان ساخته شده است که ریشه در هیچ زبانی ندارد . در هر صورت این واژه چون عام شده است ، ماندگار است . از رضایت ، رضایت دادن : قبول کردن ، موافقت کردن ، پذیرفتن ، رضایت نامه ، رضایت بخش و رضایت آمیز و راضی بودن و راضی شدن و دیگر نیز کاربرد دارد . در کتابهای پیشین رضا دادن هم به همین معنای رضایت به کار رفته است :
رضا به داده بده وز جبین گره بکشا
که در طریقت ما کافر است رنجیدن
مقابل رضایت ، نارضایت یا نا رضایتی یا نا راضی بودن را در گفتار و نوشتار داریم .

پت ، پت ، پُت :

پت به معنای موی نرم بدن جانوران و پت به معنای نوعی بیماری جلدی و پُت به معنای پنهان شناخته اند ، مگر اینجا بر واژه درنگ می کنم که در قاموسها کمتر شناخته است .
پت ، به معنای خمیده .
گردن پتی کردن : تزرع و زاری کردن .
پت و پریشان : خوار و ابتر .
پیزار پت : پیزاری که پشتش را قات کرده اند .

ادامه دارد
داکتر اسدالله « حبیب »

www.said-afghani.org بازگشت به صفحه اصلی